

فکر کردن به یک

«تو»

آرش شفای

عنوان کتاب: دلم برای تو تنگ است
 شاعر: آتوسا صالحی
 تصویرگر: هدی حدادی
 ناشر: پیدایش
 نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۶
 شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۴۸ صفحه
 بها: ۱۵۰۰ تومان



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«دلم برای تو تنگ است»، دفتری است از سروده‌های آتوسا صالحی با تصویرگری هدا حدادی که نشر پیدایش آن را در پاییز سال گذشته، روانه بازار نشر کرده است. کتاب، مجموعه‌ای است از ۱۲ شعر بدون مشخص کردن رده‌بندی سنی. به نظر می‌رسد اگر ناشر رده‌بندی سنی نوجوان را برای شعرها مشخص سازد و در دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی دخترانه برای کتاب سرمایه‌گذاری تبلیغاتی کند، می‌تواند به فروش قابل توجه کتاب در این محیط‌ها امید زیادی ببندد.

اصولاً گروه سنی نوجوان، به ویژه دختران، می‌تواند گروه هدف کتاب باشد. در این سن و سال، دختران علاقه فراوانی به مطالعه دارند. شاید بخشی از این عطش به مطالعه، به سبب وقت بیشتری باشد که آنان نسبت به همسالان پسرشان در خانه می‌گذرانند، اما بخش عمده‌ای از این عطش و اشتیاق را باید در تغییرات طبیعی علایق و

سلایق آنان در نتیجه بلوغ دانست. در این سن و سال، عطش دانستن درباره ارتباطات حسی جدید از یک سو و پیدایش نخستین تجربیات درگیرکننده عاطفی، دختران نوجوان را به سمت خواندن آثاری می‌کشاند که در آن احساسات رقیق و دل‌بستگی‌های ایثارگرانه و قهرمانانه برجسته شده است. نویسندگان داستان‌هایی که از آن‌ها به عنوان عامه‌پسند نام برده می‌شود، این گرایش را در بین مخاطبان خود به خوبی درک کرده‌اند و گروه هدف خود را با داستان‌هایی که به علاقه عاشقانه یک‌طرفه و مبتنی بر احساسی سوزناک و ایثاری بزرگ می‌پردازد، به دنبال خود می‌کشند.

در این سن، دختران علاقه دارند که به تجربه شیرین گذشتن از خود و دو تا شدن فکر کنند، به آینده‌ای عاشقانه امید ببندند و به همه چیز از دریچه عواطف خود بنگرند. با این مقدمات، می‌توان «دلم برای تو تنگ است» را

در این سن و سال، عطش دانستن دربارهٔ ارتباطات حسی جدید از یک سو و پیدایش نخستین تجربیات درگیرکنندهٔ عاطفی، دختران نوجوان را به سمت خواندن آثاری می‌کشاند که در آن احساسات رقیق و دلبستگی‌های ایثارگرانه و قهرمانانه برجسته شده است

مجموعه‌ای کاملاً نوجوانانه و دخترانه دانست که شاعر، آگاهانه یا ناآگاهانه، بر نقاط حساس مخاطبان خود انگشت گذاشته است.

او در این مجموعه، بدون این که به دام سانتی‌مانتالیسم عریان بیفتد، همهٔ احساسات ناگفته یک دختر نوجوان را پیش چشمش می‌گذارد، در شعر «پنجره»، هم‌زمان با او از شیرینی حس «دو تا شدن» و فکر کردن به یک «تو» در ناخودآگاه سخن می‌گوید:

«ستاره، ماه
ابر و بهار
پنجره‌های رو به باغ
بام بلند آبشار
مال من
مال تو
مال من
مال تو...»

در «ترانهٔ سبز» از امید و انتظار و در «جای خالی»، از شیرینی خاطره دوستی‌های دخترانه می‌نویسد:

«جای من در نیمکت خالی است
در کنارت می‌نشینم
یک نگاه دزدکی
چشمکی در قاب عینک
یک سلام سر به زیر
بعد هم می‌پرسی از من:
راستی اسمت چه بود؟»

«آتوسا صالحی» البته گاهی در این میانه، به جای ناخودآگاه ذهنی‌اش که او را به دختر نوجوانی شاعری‌شده، با علایق و ذوقیاتی مانند هر دختر نوجوان تازه‌بالغی تبدیل می‌کند، با خودآگاه هنری و ادبی‌اش سروده و اتفاقاً همین‌جاست که شعرش نزول می‌کند؛ چرا که به ورطهٔ کلیشه‌های شعر نوجوان سقوط می‌کند و مجموعهٔ او نیز یکی از انبوه مجموعه‌های شعر نوجوان می‌شود که تا آن را باز می‌کنی، کلاغی از آن بیرون می‌پرد و شاعر برای این که ثابت کند نگاهی دگرگون به جهان دارد، به توصیف کلاغ می‌پردازد یا از موضع یک بزرگسال آرمانگرا، به حال جهانی که خالی از پهلوان و پُر از زنجیر و شمشیر است، افسوس می‌خورد. این نوع آرمان‌گرایی شعاری، یقیناً حس و حالی نیست که دختر نوجوان دهه هشتاد با آن همذات‌پنداری کند:

«این روزها از پهلوان
دیگر نه نامی، نه نشانی نیست
میدان کوچک
شب‌های سرد بی‌ستاره
دنیای خوب پهلوان را خواب می‌بیند
دنیای بی‌شمشیر

دنیای بی‌زنجیر»

شعری سروش نوجوان، اگر این اصطلاح را با تسامح بپذیریم، می‌توانیم برخی ویژگی‌ها را در آثار و سروده‌های این گروه از شاعران شناسایی و آن‌ها را در شعر «صالحی» ردیابی کنیم و صد البته ضعف و قوت‌های حاصل از این تعلق خاطر را برشماریم.

یکی از ویژگی‌های این گروه از شاعران، جسارت‌مندی آن‌ها در شکستن ذهنیت قالب‌بندی شده و «چارپاره‌زده» شعر نوجوان است. آنان قالب‌ها را نه بر اساس کلیشهٔ همیشگی «چارپاره‌سرایبی و دیگر هیچ»، بلکه بر اساس «نوع» و «فضای» شعر برمی‌گزینند و به همین دلیل، در شعرشان علاوه بر تکرر فضای شعری، شاهد تکرر قالب هم هستیم. در شعر این گروه، خلاف جریان‌های دیگر، قالب غالب، «نیمایی» است. استفادهٔ آگاهانه از قالب‌های نیمایی، ضمن حفظ استفاده از ظرفیت‌های موسیقایی شعر، نسل آینده ادبیات کشور را با قالب‌های نو بیش‌تر آشنا می‌کند و به آنان می‌آموزد که چگونه از این ظرفیت‌های شعر فارسی لذت ببرند.

البته گاهی این تکرر قالبی، به سود شعر تمام نمی‌شود؛ برای مثال، اجرای نه‌چندان درخشان غزل «نام دیگر بسیار دوستت دارم»، باعث شده است آمدن یک قالب جدید در میان شعرها، کمکی به بالا رفتن ارزش‌های ادبی کتاب نکند. ببینید:

تو خط اول شعرم، تو حرف پایانم
بخوان ترانه که چشم‌انتظار بارانم

در همین مطلع، متوجه می‌شویم که تلاش شاعر برای ایجاد شگفتی و تنوع از نظر قالبی، به پایان درخشانی منجر نشده است؛ چرا که ارتباط سست معنایی در دو مصرع نخست غزل، از همان ابتدا نفس شعر را گرفته است و تا پایان نیز شعر با همین کم‌خونی و بی‌حالی پیش می‌رود.

یکی دیگر از جاهایی که شاعر از پس ابزار شعری‌اش برنیامده، شعر «قسم» است که همان عبارت نخست شعر، از لحاظ وزنی دچار مشکل است و به نظر می‌رسد شاعر باید یک هجای کوتاه و یک هجای بلند پیش از «به باغ قسم» می‌آورد تا وزن درست از آب درمی‌آید:

«به باغ قسم
بی‌تو غنچه‌ها دلتنگ
و برگ‌ها
همهٔ سال رنگ پاییزند...»

نکتهٔ مثبت دیگر در خصوص شعرهای این دسته از شاعران، حرکت به سمت شعر عینی، به جای ذهنی‌گرایی صرف در ادبیات کودک و نوجوان است.

آن‌چنان که در شعر بسیاری از شاعران نوجوان می‌بینیم، در این‌جا از جمله‌های توضیحی و اندرزی خبری نیست، بلکه شاعر کوشیده حالت، احساس یا مفهومی را برای

«آتوسا صالحی» از شاعرانی است برآمده از مکتب

هم‌نفس کردن مخاطب با شعر، به تصویر درآورد. در شعر این گروه از شاعران، مخاطب نوجوان آن‌قدر شخصیت و اعتبار دارد که بتوان کامل کردن بخش‌هایی از معنای شعر را به عهده او گذاشت.

شعر «ایستگاه»، نمونه‌ای قابل تأمل از این گونه شعرهاست. شاعر در این شعر، هم به رعایت ایجاز و هم به عینی کردن مفاهیم مورد نظر خود توجه داشته و البته شجاعانه، از توضیحات اضافی و یا روشن کردن ابهام‌های ظریف شعر، به قیمت همه‌فهم کردن آن، پرهیز کرده است.

موضوع شعر، تصویر کردن زندگی یک خانواده در جامعه امروز است. شعر از زبان دختری بیان می‌شود که تجربه جدید خواهر شدن را حس می‌کند. مادر بزرگش برای مدتی برای کمک به مادر او به خانه‌شان آمده است و خاله آن‌ها در جایی دور - شاید خارج از کشور - دلتنگ خاطره‌های گذشته است و سرانجام، شعر با رفتن (مرگ) مادر بزرگ پایان می‌پذیرد.

شعر با همه سادگی‌اش، ویژگی‌های چندوجهی دارد. نخست تصویری عریان از خانواده امروزی و وضعیت ما را از لحاظ تسلسل نسلی نشان می‌دهد. پدر و مادر حضور کم‌رنگی در روایت نوجوان راوی قصه دارند. خود او نیز در نوجوانی خواهر می‌شود و در نتیجه، از تجربه داشتن هم‌زمان محروم است. خاله به عنوان کسی که می‌تواند دوست و محرمی برای او باشد، خود از دسترس دور است و درگیر دل‌تنگی‌ها و عسرت‌هایی که نشانه‌هایی از آن در شعر آمده است. در این میان، مادر بزرگ هم از دختر جوان دور است و در تنها فرصتی که به نزد آن‌ها آمده، درگیر تدارک آمدن نوزاد تازه است و هنوز راوی چشم بر هم نگذاشته که شاهد رفتن اوست. در این میان، طبیعی است که دختر نوجوان تنها و نزدیک‌ترین همدم او دفترچه خاطراتی باشد که بخش‌هایی از آن برای روایت ماجرا انتخاب شده است. راوی که در اوج دوران احساسات و زلالی نگاه است،

تقریباً توسط هیچ‌کدام از اطرافیان درک نمی‌شود. این شعر می‌تواند وضعیت نوجوانان امروز را به خوبی نشان دهد و برای پدر و مادران‌شان هشداردهنده باشد. از سوی دیگر، شعر به شکلی ظریف توالی نسل‌ها و تقابل مرگ و زندگی را به نمایش درمی‌آورد؛ چرا که در آمدن نوزاد، شور و شوقی نهفته است و شعر در فصل پایانی‌اش که به رفتن مادر بزرگ می‌پردازد، رنگی از اندوهی نه‌چندان عریان و تلخی پیشگویی یک مرگ را به نمایش درمی‌آورد. ویژگی دیگری که برای شاعران مکتب «سروش نوجوان» می‌توان قائل شد، تأثیرپذیری شدید آن‌ها از ویژگی‌های سبکی شعر زنده‌یاد قیصر امین‌پور است. «آتوسا صالحی» وقتی در شعر «جاده‌های گمشده» می‌سراید:



شاعر
در این مجموعه،
بدون این که
به دامی
سانتی مانتالیسم
عریان بیفتد،
همه احساسات
ناگفته
یک دختر
نوجوان را
پیش چشمش
می گذارد

دنیای بی تفاوت اخبار
اخبار سیل و آتش و آوار
دنیای قلب های شکسته
دنیای مرز، فاصله، دیوار

یک شنبه
با زنگ پستیچی
مادر به کوچه رفت
امروز هم
از خاله نامه داشت.

امروز هم
پروانه ها
پره های بسته را ننگشوندند
و لحظه های خسته و غمگین
در انتظار معجزه بودند

چهارشنبه
در کوچه تنها
آواز شاد دختر کولی است
و نغمه بهاری سرنای پیرمرد
ای کاش
تصویر پشت پنجره تا شب ادامه داشت...

امروز باز رهگذران را
دیدم که از کنار تو

سه شنبه
این روزها
مادربزرگ

بی لحظه ای درنگ گذشتند
(که احتمالاً باید بی لحظه ای درنگ باشد و اشتباه تایپی
است)

نه نامه می نویسد و نه آتش می یزد
شبها، نه قصه ای و نه فالی
مادربزرگ
این روزها
تنها به فکر کودک در راه است
یک گوشه می نشیند و هی کوک می زند

و مثل روزهای گذشته
در کوچه های بن بست
در جاده های گم شده در مه
دنبال ردپای تو گشتند...

شنبه
امروز
مادر دوباره مادر
بابا دوباره بابا
و من

به صورت ناخودآگاه، سلطه زبان و شیوه استفاده
امین پور از ظرفیت های قافیه و حتی تصویرسازی های مشابه
او را نشان می دهد. این حد از شباهت، البته در بسیاری از
شعرهای «آتوسا صالحی» وجود ندارد، اما باز هم در کلیت
سروده های او، به ویژه به دلیل انتخاب قالب نیمایی که
امین پور در سال های آخر زندگی در آن قالب شعرهای
مشهوری سروده بود، می توان ردپای این تأثیرپذیری را
مشاهده کرد.

برای اولین بار
خواهر شدم!

نکته قابل توجه دیگر در این کتاب، تصویرگری
هوشمندانه «هدا حدادی» است. او برای تصویرگری
شعرهای این مجموعه، از رنگ قهوه ای که تداعی کننده
نوستالوژی و خاطرات دور است، در کنار عناصر تصویری
کاملاً رئال و در عین حال نزدیک با عناصر سازنده شعر،
استفاده کرده است.

دوشنبه
از خاله باز نامه رسیده است:
«دیشب چه خواب های بدی دیدم
دلنگ خانام
دلنگ آتش رشته مادر
دلنگ نان سنگک و خرما.»

استفاده حدادی از عناصر آشنایی چون درخت، پروانه،
پرنده و پنجره در تصاویر کتاب، کاملاً موجه و در راستای
القای مفاهیم حسی شعر بوده است. از سوی دیگر، شیوه
اجرائی تصویرگر به گونه ای است که از آن بوی تکرار
و تقلید بیرون نمی زند. به روشنی می توان پی برد که
تصویرگر، با اغلب سروده های شاعر احساس نزدیکی
کرده و نقش هایی که زده، از دل برخاسته است. در
پایان، شعر ایستگاه برای ارائه نمونه موفق کتاب آورده
می شود:

جمعه
در ایستگاه هیچ کسی نیست
گل های سرخ بوسه مادربزرگ
بوی بهشت می دهد این بار
«دیگر خدانگهدار!»
مادر بزرگ می رود از ایستگاه ما.

ایستگاه